



۲۰۱۹/۰۶/۱۴



محمد بشیر دودیال

یادی از احمد ظاهر ستاره شرق و بلبل افغانستان از مرگ نابهنگام احمد ظاهر چهل سال گذشت



م. بشیر دودیال



احمد ظاهر

(به بهانه خاطره نویسی؛ چه گویند: خاطره نویسی هنر است)

امروز سه شنبه یازدهم می (مصادف با ۲۱ جوزا) در همین سایت وزین و محبوب شعری زیبای از ب.س. الحان نشر گردیده و نیز تبصره‌ی مختصری قبل از شعر وجود دارد. این عنوان مرا یکبار دیگر به یاد و خاطرات احمد ظاهر (بلبل حبیبیه) و دوران مکتب بُرد، آن دوران تکرار ناشدنی!

شاید این بار دوم باشد که در مورد احمد ظاهر مینویسم، که انگیزه آن؛ شعر دل انگیز بهار سعید است که درین صفحه نشر شده است، قبل برین در سال ۱۳۸۹ در شهر بوخم آلمان در لیلیه یکی از پوهنتونهای آن شهر بودم. در آنجا دو تن از همصنفی های دوران مکتب، که از آمدنم به آلمان مطلع شده بودند، به دیدنم آمدند، در روزهای رخصتی با هم میدیدیم و یادی از خاطرات گذشته می نمودیم. در آن سال، این خاطرات مرا واداشت تا سه مقاله در مورد صدمین سال تاسیس لیسه عالی حبیبیه بنویسم که در یک قسمت از آن تذکراتی از احمد ظاهر نیز بود. وقتی به کابل برگشتم طی ماه جوزای سال ۱۳۹۰ روزنامه انیس این نوشته هایم را طی سه شماره نشر نمود.

اکنون بعد از گذشت چندین سال، با ملاحظه عنوان فوق، خواستم چند خاطره را تجدید نمایم: در آن روزگار معارف افغانستان در اوج خود بود، ریفورمهای مناسب و طبق خواسته های آن عصر عملی می شد. خصوصاً در دوران جمهوری محمد داوود خان در لیسه حبیبیه برای اولین بار کانکور صنوف هشت اخذ و بعد در مکاتب دیگر نیز این برنامه اجرا شد، در صنف نهم برای اولین بار یک کانکور دیگر به منظور تفکیک رشته های ساینس و اجتماعیات عملی گردید. منظور از این کانکور جدا ساختن هر دو رشته بود، تا شاگردان هر کدام طبق استعداد شان در رشته های جداگانه صنوف ۱۰، ۱۱ و ۱۲ را به اتمام رسانیده در امتحان کانکور فارغان هر رشته به پوهنخی های دلخواه طبق استعداد شان کامیاب گردند. نه تنها این ریفورم، بلکه سایر تغییرات نیز باعث هنجار های مختلفی گردید. در تیرماه سال ۱۳۵۲ دو نفر از بای های سمت شمال به دیدار پدرم آمده بودند، ایشان از افراد با رسوخ و ملک های منطقه خود بودند، در خفا با پدرم به ناخرسندی از تغییر رژیم پرداختند، من منحیث یک متعلم که عنقریب وارد پوهنتون می گردیدم، مسایل را درک می توانستم، دریافتم که رژیم جدید جمهوری قطعاً به میل ملاک ها و خوانین نیست. تغییر در نظام مالیاتی (معرفی مالیه مترقی) نیز از زمره تحولات جدید بود. روز دیگر حاجی صالح (مالک یک اپارتمان و یک حمام در جاده نادر پشتون کابل) که از جمله سرمایداران شهر کابل شمرده میشد، بعد از مقابل شدن با پدرم درد دل کنان از رژیم جدید یاد نمود، ولی افزود: قاری مغازه میسازد (منظور او از قاری امان نوایی بود که کار بالای فروشگاه بزرگ افغان را آغاز کرده بود) حاجی صالح از خوش مزاجی چند تجار دیگر نیز یادآوری نمود. از این کنایه ها به این نتیجه رسیدم. که سرمایداری شهری و بورژوازی نو تشکیل با طبیعت رژیم جدید همخواند. چندی بعد بانکها ملی اعلان گردید و تجار ملی و سرمایداران به سرمایگذاری تشویق شدند. معنای این اقدامات آن بود که نظام جدید با ملاک، فیودال و خوانین سر سازش نداشته، ولی در مجموع در جامعه و اقتصاد تحولاتی را بوجود خواهد آورد که کشور را بسوی سرمایگذاری خرده بورژوازی، صنعتی شدن، اشتغال و ایجاد فرصت های کاری، پروژه های نوین و پیشرفت رهنمون خواهد ساخت، آنچه روشنفکران و جوانان آن زمان ارمان آن را داشتند.

به یاد می آید که یکی از چهره های سرشناس دیگر (ع. ا. ابلاغ) نیز با پدرم نجوا کنان از جور روزگار و تحول اخیر شکایت کرد و پدرم گفت: آفتاب دیگر آفتاب قبلی نیست و آن روشنی را ندارد (پدرم فوتوی محمد ظاهر شاه را تا سال های ۱۳۵۷ محفوظ نگه داشته بود). نه تنها او، بلکه اکثریت محاسن سفیدان هنوز طرفدار شاه بودند. جالب اینکه اینان که در نقاط مختلف شهر همدیگر را می شناختند از سراجی و تخته پل، تاشوربازار، از شوربازار تا ده افغانان، و از داخل شهر تا فاضل بیک و چهاردهی... همه با هم محشور بودند، با آنکه نه انترنت بود و نه فیسبوک، آنها سری ترین مسایل را باهم مؤفقانه شریک می ساختند و یک ارتباط نامرئی عجیب در سرتاسر شهر وجود داشت، اما جوانان در حال و هوای دیگری بودند. جوانان آینده شانرا درخشان می دیدند.

بعد از تغییر ۲۶ سرطان عکس العمل های متفاوتی به مشاهده رسید. طبعاً همزمان با تغییر رژیم شاهی به جمهوری، ما هرکدام می خواستیم عکس العمل ها را دریابیم، از آن جمله جالب بود تا بدانیم احمد ظاهر که پدرش صدراعظم دوران شاهی بود، آیا او از رژیم جدید استقبال خواهد کرد؟

محمد داوود خان نظام جدید را جمهوری جوان نامید، آنچه جوانان را شدیداً جذب نمود، در رادیو افغانستان پروگرام (ما و جوانان) یکی از بهترین پروگرام ها آغاز گردید، پروگرامی که علاقمندان زیاد داشت و شنیدن آن برای ما حتمی بود، در داخل پارک زرنگار (عقب بناروالی کابل) تعمیر قدیمی زمان عبدالرحمن خان به نام (کتابخانه جوانان

مسماء) و در خدمت جوانان (خصوصاً متعلمین) قرار گرفت. نهضت کتابخوانی آغاز شد، شهر روز به روز چهره نو میگرفت. در زمره ریفورم های معارف یکی هم مراجعه حتمی به کتابخانه ها و اجرای حجم بزرگی از کارخانگی ها بود، یقیناً این ریفورم در اعتلای سطح دانش رول بسزای داشت. شاد روان ناصری معاون تدریسی لیسه حبیبیه با بیانیه های خود ما را شیفته نظام جمهوریت می ساخت، جریده دیواری لیسه رنگ و رونق دیگر یافته بود، اشعار نو در مورد نظام جدید با خط زیبا تجدید می شدند و سرمقاله ها همه در مورد جمهوریت بودند، شعار (تصمیم شرط اول موفقیت است) در همه جا به چشم میخورد، فوتوی رهبر جمهوریت در مدیریت مکتب آویخته شد، اخبار جمهوریت همه روزه به مکتب می رسید، یکی از خدمتگاران سابقه دار معارف شادروان نظامی که بحیث معاون جدید مدیر مکتب (ک. باختری) ایفای وظیفه می نمود، نیز از طرفداران سرسخت جمهوریت بودند. اکنون دیگر شادروان نادی مدیر سابقه، از مکتب ما رفته بودند (یاد همه شان گرامی و روح شان شاد). در چنین اوضاع جشن اول ۲۶ سرطان فرا رسید، بعد از مدت طولانی احمد ظاهر یکبار دیگر برای یک کنسرت به مکتب خود آمد. گویند مدیر و معاون لیسه حبیبیه به او پیغام ارسال نموده بودند که اگر کنسرتی را در مکتب اجرا نه نماید، ممکن حبیبیه او را نبخشد (اکنون از ارسال چنین پیغام متیقن نیستم و یا شاید حافظه یاری ندهد). به هر صورت، وقت کنسرت بعد از رخصتی (ساعت ۴ عصر) تعیین شد، در روز کنسرت یکتعداد شاگردان قبل از ظهر نیز حاضر شدند. در شروع مدیر لیسه نخستین سالگرد نظام جدید را تبریک گفته، یک بیانیه نسبتاً کوتاه ارائه داشتند. بعداً دو مقاله دیگر قرائت شد و بعد از دکلمه یک شعر کنسرت آغاز گردید. احمد ظاهر این ترانه را اجرا کرد:

مبارک، مبارک جمهوری ما مبارک

جوانان کف زیند بخوانید ببالید بگویند

صبح جمهوری رسید شام سیه سر رسید

شیشه ظلمت شکست پرده غم ها درید

*** **

(ازینکه قسمت بیشتر این آهنگ فراموش شده ، عفو نمایند)

ما همه کف زنان بدرقه کردیم و شاد بودیم. ازینکه عصر روز بود، شاگردان روانه منزل و بعداً مشتاق رفتن به ساحه جشن (چمن حضوری) بودیم، کنسرت خیلی زود پایان رسید و از مکتب خارج شدیم. این آخرین کنسرت احمد ظاهر در مکتب ما بود، و این ترانه نشان داد که احمد ظاهر نیز از نظام جمهوری استقبال کرده است، علاوه بر برنامه ما و جوانان ترانه ذیل را سرود:

تل دی وی نصیب ملی وحدت او سعادت ز مور

ساتو به په سر او په سرو وینو دا نعمت ز مور

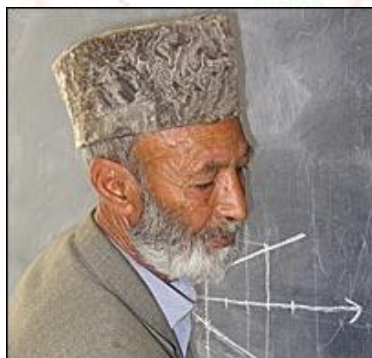
نشسته ده تبعیض، واره په نوم باندی افغان یو

اوس به دغه شاری شی آبادی په زحمت ز مور

خوان نسل یو مور سره عالی عالی فکرونه شته
اوس راغلی وخت د ابتکار او د زحمت زموږ
ښه استعدادونه شته
دا جمهوریت زموږ

همچنان آهنگ (مور سر افرازی) از آهنگهای دوران جمهوری او بودند.

بدین ترتیب احمد ظاهر این هنرمند محبوب؛ دلگرمی جوانان را به پشرفت کشور، احساس وطندوستی عمیق و شور و اشتیاق تحولات نوین را تقویه نمود. او در این ترانه هایش پیغام ترقی، وحدت ملی و عمران کشور را نوید داد. او در مقایسه به سائر کنسرت ها؛ کمترین کنسرت هایش را در مکتب خود دایر نمود، ولی هرکدام آن در خاطرات ماندگار اند. در خاطرات و ذهن شاگردان و معلمان حبیبیه، احمد ظاهر فقط با صورتی که در عکس فوق مشاهده میشود، حک گردیده، متباقی عکس های این هنرمند محبوب تماماً توسط افغان موزیک، موزیک سنتر، مجلات هنر، ژوندون، آواز... و دوستان شخصی او چاپ و تکثیر شده اند. احمد ظاهر هیچگاه در کنسرت های مکتب با آن لباس و پوزشن که در شبهای جشن در کمپ وزارت مالیه و یا در سایر کنسرت هایش ظاهر می گردید، نیامد، بلکه با لباس نسبتاً ساده و معمولی وارد مکتب می شد، که ممکن دلیل آن احترامش به استادان و ساحه مکتبش بوده باشد، بناءً او یک فرد هوشمند، با تمکین، شاگرد فرزانه معارف، قدرشناس استاد و معلم و پاسدار محیط مکتب بود، در ضمن تا اندازه متواضع و تقریباً بذله گو نیز بود. اکنون که یادی از استادان جلیل القدر و یک کانون نامدار معارف (لیسه عالی حبیبیه) صورت گرفت، بیجا نخواهد بود که عکس یکی از معلمان بسیار گرامی، زحمتکش، وطندوست، لایق، وفادار به نام حبیبیه و نماد تقوا، اصولگرایی و فرهنگ عالی ملی و اسلامی را درین صفحه جا دهم. میدانم که به هیچ صورت حق هیچکدام شانرا ادا کرده نمی توانیم، ولی به حیث یک خاطره باقی خواهد ماند.



شادروان غفور مرزا، استاد دیپارتمنت ریاضی و فزیک، که عمر عزیزش را وقف تربیه شاگردانش نمود. بعضاً از شاگردان سابقه اش و از جمله احمد ظاهر یاد می نمودند. ایشان طی جنگ های ذات البینی به پشاور مهاجر شدند، به کمک یکی از فارغان حبیبیه که رئیس یکی از مؤسسات خیریه برای مهاجرین افغان در پشاور و از لحاظ مالی جوان مستعد بود، غرض ادای فریضه حج عازم مکه مکرمه شدند، بعد از بازگشت از زیارت کعبه شریفه در پشاور در مکاتب مهاجرین، با عزت، غرور، ابرومندی، توان و انرژی کامل تدریس نمود، حتا در سال های حکومت موقت ۱۳۸۱-۸۲ دوباره به مکتب حبیبیه تشریف بردند، ولی عمر این دنیای فانی برایشان مجال بیشتر نداد و نه هم دیگر کیفیت آن زمان ها و غرور رفته باقی مانده بود، داعیه اجل را لبیک گفتند. درین فوتوی دیگر آن طراوت،

غرور، شکوه، امید، استغناى مادي و معنوی و نویدبخشی مشاهده نمی شود، که قبلاً جزئی از شخصیت شان بود، بلکه دوره خموشی، یاس، جنگزدگی و دلسردی را نشان میدهد، چنانچه تمام ملت همین وضعیت را داشت. خداوند جنت فردوس را نصیب شان فرماید، خداوند تمام زحمات معلمان گرامی ما را در صدقه جاریه حساب فرماید.



این هم نمای از لیسه عالی حبیبیه منحیث تجدید کننده خاطرات گذشته.

اکنون که شعر ب. س. الحان مرا واداشت تا خاطره ای را بنویسم، از سایر دوستان نیز آرزومندم تحت همین عنوان یعنی (از مرگ نابهنگام احمد ظاهر چهل سال گذشت) مطالبی را ارسال و در همین صفحه نشر فرمایند

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

از مرگ نابهنگام احمد ظاهر چهل سال گذشت
dodiaal_mb_119_40min_saal_marg_ahmad_zaher.pdf